

## مراعه‌دی است با جانان! ...

حرف اول:

حرفها، کلمه‌ها، جمله‌ها، ا ب پ ت ث ج چ ....

نیازی به توضیح نیست که این خطوط که همچین بفهمی و نفهمی شکل هندسی خاصی دارند و ندارند چه هستند و با آنها چه می‌شود کرد! اما باید به بعضی از آدم‌ها بارها و بارها توضیح داد که اون چیزی که با اون حروف ساخته می‌شود معنایی داره که ذکر اون معنا و این که ازش چطوری استفاده بشه خیلی مهمه! ...

توضیح این جمله این است که وقتی ما به کسی می‌گوییم عزیزم، باید واقعاً عزیز ما باشه و وقتی به کسی می‌گوییم قربونت بشم، باید واقعاً دوستش داشته باشیم که قربونش بشیم! اگر فامیل درجه‌ی صدمون که ۱۳۰ سالشه فوت می‌کنه باید واقعاً دچار اندوه فراوان شده باشیم تا در آگهی‌ترحیمی هم که آماده می‌کنیم عبارت با «اندوه فراوان» را بنویسیم. اما وقتی این کارها را نمی‌کنیم. وقتی هرچی به دهنمون اومد رو حوالی هر شخصی می‌کنیم، اون وقت است که حرفها کلمه‌ها و جمله‌ها بار معنایی خود را از دست می‌دهند.

حرف دوم:

به اندازه‌ی کلمه‌هایت فکر می‌کنی؟

په نه په ...! بعضی‌ها با شنیدن این جملات یک پوزخندی می‌زنند و می‌گویند: بابا تو دیوانه‌ای به خدا! ملت دنبال چی هستند تو دنبال چی هستی! خوب اصلاً کلامه‌ها و جمله‌ها را درهم و رهم بگیم. اصلاً همه چیز رو چپه چوله بگیم! خوب مگه چی میشه؟ برو بابا حال داری! ... انگار ما بیکاریم بیایم سر یکی یکی کلمه‌ها مون وقت بزاریم که حالا اینو بگیم یا نگیم! ...

می‌دونید واقعیت چیه؟ واقعیت اینه که هر آدمی به اندازه‌ی کلمه‌هایی که بلد هست می‌تواند فکر کند! واقعیت این است که شأنیت و شخصیتی که تو برای کلمه‌هایی که استفاده می‌کنی و ادبیات و لحنی که در گفت و گوهایت و نامه‌نگاری‌ها و پیامک‌زدن‌ها و ... داری بخش مهمی از شخصیت تو را می‌سازد.

می‌دونی چرا زندگی برای بعضی‌ها «په نه په» است؟ می‌دونی چرا همیشه بی‌خیال مطالب مهم هستند؟

چون نوع حرف ها و کلمه ها و جملاتی که در سر شون هست همینجوریهست. اگر توی کلاشون به جای یک مشت جُک و په نه په، چهار تا حرف حساب بود چهارتا آیه و روایت بود، اینطوری فکر نمی کردند! خوب طبیعتاً این جوری هم زندگی نمی کردند درسته؟

و غالباً در جواب می گویند: په نه په غلطه! بعدش می روند توی قوطی!

حرف سوم: ب ی ع ت

این مقدمه ها لازم بود تا به اصل مطلب برسیم و اصل مطلب اینه که: برای آنهایی که کلمه ها بار معنایی دارند برای آنهایی که توی سر شون به جز جُک و لطیفه های جورواجور چهار تا کلمه حرف حساب هم هست، برای آنهایی که برای خودشون و کلمه های توی سر شون و افکارشون شخصیت قائل هستند، ترکیب این حرفا معنای خاصی دارد. میدونند بیعت یعنی دفاع با جان و مال و تمام دارایی از کسی که با او بیعت شده و یادشون هست بیعت کننده یعنی فروشنده و بیعت شونده یعنی خریدار!

حواسشون هست که با چه کسی بیعت می کنن و بر سر چه چیزی عهد می بندند و برای همیشه به خاطر می سپارند که وقتی با کسی بیعت کردند یعنی مالشون جونشون و در یک جمله تمام زندگیشون را به او فروخته اند و دیگر نباید پس بگیرند. دیگر نباید زیر قولشون بزنند! دیگه نباید جا بزنند! نباید میدان را خالی کنند! نباید پا پس بکشند، حتی اگر از آسمان تیر ببارد! حتی اگر روز براشون مثل شب بشه! حتی اگر مجبور شوند ...!

این آدم ها هستند که وقتی صبح به صبح دعای عهد می خونند می فهمند دارند چیکار می کنند! می فهمند وقتی عید غدیر از راه می رسد و با امامشون تجدید عهد می کنند یعنی چه؟ می فهمند غدیر یعنی چه؟ مولا یعنی چه؟ بیعت یعنی چه؟ وارث غدیر یعنی چه؟

این آدم ها حتی اگر سالها سختی بکشند حتی اگر این سختی تا پایان عمرشون ادامه پیدا کنه سر عهد و پیمانشون می ایستند چون می دونند این عهد و پیمان رو با خدا بستند! عهد و پیمانی که خدا در موردش فرموده است: همانا خداوند از مؤمنان جان ها و مال هایشان را خریده است و در عوض آن بهشت را به آنان ارزانی می دهد.

راستی ما از کدام گروهیم؟